



حق الناس

روایتی ناصر کمالی مشهود، مدیرکل مراسم دفتر رئیس جمهور شهید

۱۴۰۳ اردیبهشت

سفر قم

فرهنگ و شرایط اجتماعی هر استان، مسیر و رنگ سفرها را تعیین و تغییر می‌داد. شهرهای زیارتی، چون قم، همیشه حال و هوای خودش را داشت. دیدار با مراجع، حضور در محافل علما و جامعین، زیارت و..... نه این که کار نبود،

پروژه، بازدید و افتتاحیه کم نداشتیم تحویل مسکن، شورای اداری، پرونده‌های ویژه که سال‌ها خاک می‌خوردند... بعد از ظهر،

قرار بود رئیس جمهور در محوطه مدرسه فیضیه با علما دیدار کند. فیضیه را ندیده بودم، فقط شنیده بودم.

حجره‌ی امام

خاطره‌ی تلخ خرداد ۴۲

ظهر

جلسه‌ای مهم در محل استقرار ظهر، با حضور رئیس جمهور، وزرا، نمایندگان، مدیران استانی.

پرونده‌هایی که سال‌ها معطل مانده بودند، یکی یکی مطرح شد.

فرودگاه قم بیشتر از آنکه پول خورده باشد،

خاک خورده بود.

مونوریل، سازه‌ی بی روح و بی خاصیتی که وسط شهر رها شده بود، معضلی که نمی‌شود بی خیالش شد.

و چند پرونده‌ی خاص دیگر.

جلسه در جریان بود.

حاجی صدایم زد:

- آقای چیز!

- جانم حاج آقا.

- برنامه‌ی بعدی ساعت چنده؟

- الان حاج آقا

- الان؟ پس چرانمی ریم؟

- جسارتاً جمعیت کم کم داره میاد و به محض این که تکمیل شد، حرکت می‌کنیم.

ضمن اینکه یک پرونده‌ی دیگر مانده.

وقت داریم هنوز.

چشمتان روز بد نبیند.

عصبانی نشد.

از عصبانی هم تندتر

- محکم و بی تعارف:

- یعنی چه؟ آن‌هایی که زودتر آمدند چه؟ درست است؟

حق الناس همین است.

منتظر بمانیم که جمعیت بیشتری بیاید که چه؟

و

میکروفن را خاموش کرد.

- بلند شوید آقایان.

به همین سادگی

به همین راستی

به همین تندی.

یک لحظه حس کردم در برابر همه ضایع شدم.

اما نه، چقدر یاد گرفتم.

و چقدر باید یاد بگیرند مدیران هنوز و همیشه.

به خودمان احترام بگذاریم.

به قولمان،

به وعده‌مان،

به حرف‌هایمان

و به دیگران.

رفتیم.

جمعیت آمده بود.

چه برنامه‌ی خوبی هم شد.

ولی به فاصله ۱۰ روز

فیضیه

شاهد تشییع حاجی بود

به همین کوتاهی زمان

و بی تاخیر.